

محمد اورنگ زیب بہادر برود - کہ در خور حال او شاہزادہ مذکور تجویز خدمتہ خواہد نمود - لہذا بدکن رسیدہ سال سی و یکم در جنگ دکنیان ترددات شاہان بتقدیم رسانید بعد از چندے (کہ فلک توطیۃ دیگر برانگیخت - و شاہزادہ مذکور عزیمت ہندوستان نمود) از اصل و اضافہ بمذنب سہ ہزاری دو ہزار سوار سرمایۃ اقتضار اندوخت - و در کومکبان دکن انصلاک یافتہ در فتح قلعہ چاکدہ با امیرالامرا شایستہ خان مصدر ترددات شایستہ گردید - و در ہورش خود دریدہ قلعہ را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش ہیچکس رشدے نکرده - نبسہ زادہ او مشہور خان بہادر است کہ احوالش درین نامہ ثبت شدہ *

• شمشیرخان حیات ترین •

بصر علی خان است کہ از بندہای روشناس فردوس آشیانی بود - و در جنگ تہہ جان نثار گشتہ - پس ازان (کہ سلطنت بقبضۃ اقتدار آن پادشاہ درآمد) نام بردہ سال اول بمطای خلعت و منصب ہزاری پانصد سوار و انعام ہفت ہزار روپیہ نقد کردن عزت برافراخت - سال سیوم در ارنج (کہ دکن معسکر پادشاہی بود) ہمراہ شایستہ خان بتخریب نظام الملک دکنی تعین گردیدہ سال یازدہم ہمراہ سعید خان بہادر بصوب (۲) نسخہ [ج] تہور خان •

قندهار راهی شده در تصحیر قلعه بیست مصدر ترون گردید
 سال پانزدهم باضافه سه صد سوار و سال نوزدهم بافزونی
 دو صد سوار قاپیدانش با ذات مهارتی گردیدند . پسترو همواره
 سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان شرف رخصت
 یافت . و بعد وصول بدانجا با اتفاق بهادر خان روشده
 بچنگ نذر محمد خان والی بلخ پرداخت سال بیستم
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهار
 امتیاز افزودند .

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه امراء ورزیده
 درانکه حضور شد و سعدالله خان بخاطر بند ریختی آنجا رسید
 و تهمانه داری خان آباد بار مفوض نمود حسب تقویز خان
 وزیر بافرایش پانصدی پانصد سوار برنواخته آمد . و پسترو
 بخطاب شمشیر خان ناموری اندوخت . و پس از رسیدن سلطان
 ارننگ زیب بهادر دران نواح بحر است شهر بلخ معین شد
 سال بیست و دوم بعطای علم زایت بلند رتبهگی برافراشت
 و برباب شاهزاده مذکور بصوب قندهار که عزیمت بعته پس از
 رسیدن بقلات باشاره شاهزاده بحر است آنجا مقرر گشت . سال
 بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
 دو هزار و درصمت سوار و خدمت تهمانه داری غزنین از تغیر
 سعادت خان از همگذاشتن تفرق جست . و چون از قرار واقع بضبط

هزاره و الفانغه آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار درجه اعلا پیمرد . و چون رتی و فتق مهمات سلطنت بکف اقتدار خلدمکان در آمد او سال اول جلوس پس ازان (که سعادت خان هارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید) او بحراسم صوبه مریوز مباحی شد . سال چهارم از انتقال راجه راجرپ باز به تهمانه داری غزنین سرعزت بر اقراخته . و سال دهم حسب الحکم به تنبیه افانغه در تعیین شده در کشتن و بستن مقامیو تردد نمایان بظهور آورد . و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار در هزار سوار در واسطه سه اسبه تصاعد نمود . و پس از رسیدن محمد امین خان بخشی دزان نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ مخدولان مریوز شده بر طبق یرایغ پادشاهی بتهاننداری ارهتد تعیین یافت *

• شجاعت خان رعد انداز بیگ •

از امرای عهد عالمگیری است . ابتدا بمنصب دو هزار و خطاب خانی مباحات اندرخته سال اول جلوس (که پادشاه متوجه مقابله سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از تغیر در الفقار خان سرفرازی یافت . و بعد چنده از انجا معزول گشته در جنگ دوم داراشکوه بفوج فراری تعیین شده پستتر

ببخشیکری احدیان می بوداخت - سال سیوم از تعلقه مذکور
 عزل پذیرفته همراه کنور (ام سنگه بتخریب قلعه زمینداری
 سری نگر شتافت - سال چهارم بفرجدار میان در آب از تغیر
 عافل خان کام دل برگرفت - سال ششم بفرجدار می نواحی
 اکبرآباد بجای همک خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال
 اعتبار خان بقلعه داری مستقر الخلافه و از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و یانصد سوار نوای اعتبار برافراخت
 سال نهم بتقویض خدمت آخته بیگی و میو توژی از تغیر
 ملتفت خان سر تغاخر بلند کرد - سال دهم بخدمت داروغگی
 قویخانه از تغیر فدائی خان سر بلند گشته کله گوشه افتخار
 کج نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دارالخلافه
 مامور گردیده اسب با ساز طلا یافت - و سال هیزدهم همراه
 فدائی خان (که باقاصت گوالیار رخصت گردیده بود) دستوری
 پذیرفت - سال پانزدهم (که خراج سمی نامیان در ناحیه
 میوات بعمره ظهور آمده) نامبرده با فوج شایسته و سامان
 درسمت به تذبیه آن مردم تعیین گردید *

سمی نامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند

از اراذل و اجلاف و اصناف محترفه - در سال مذکور دران

سرزمین در نواحی نازبول پای طغیان دراز کرده دست

بغارت قصبات و پرگنات کشادند - گویند خود را زنده چارید

مي دانستند - بعد رسيدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ
پيش آمدند - و بعد زد و خورد جمعی جان بگشتن دادند
و بقيه راه فرار گزيده بیشتر در تعاقب بدار الجوار پیوستند
نامبرده پس از رسيدن بحضور مورد تحسین و مخاطب
بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
پانصدي دو هزار سوار سرمایه شادکامی حاصل نمود - سال
شازدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و در هزار
و پانصد سوار و عنایت خلعت و جینه بر خانه سنگ یشم
مرصع و اسب عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افغانه
طغیان مرشمک راه کابل زایت عزیمت برافراخت - سال
هفدهم چون از گذر آب گذشته باران عبور از کدل کهریه لشکر
آراست افغانه که در کمین بودند در تنگی کوه راه برو تنگ
گرفتند - هرچند آریزش سخت رودان و کوشش بسیار
بتقدیم رسانید اما در اثنای زد و خورد مطابق سنه
(۱۰۸۴) هزار و هشتاد و چهار هجری نقد جان در کار
ولي نعمت در باخت *

● شهامت خان سید فاسم بارهه ●

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعه آله آباد
قیام داشته بحکومت آنصوبه می پرداخت - در ایامی که
دارا شکوه عزیمت یافته راه پنجاب پیش گرفت (خلد مکان

(باب الشين) [۶۸۲] (مآثر الامراء)

خاندوران سيد محمود را بدان صوبه كسيل نمود - كه قلعه مذکور را بفهمایش يا باستيلا ازو بتصرف آرد - درين ضمن (كه محمد شجاع حسب قرار داد خادمكان آمده صوبه بهار را قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شكوه بالكه پنجاب متوجه بود مقر خلافت را خالي ديده گام طمع پيش نهاد و چون قلعه داران رهتاس و چنگاه (كه از جانب دارا شكوه مقرر بودند) تلاع مذكوره را حسب ايمای او (كه بعد فرار نوشته بود) سپرد محمد شجاع نمودند سيد قاسم نيز درين اراده ادرا مطلع ساخت - و پس از وصول او باله آباد برآمده ملاقي گردید - و در جنگ با او شريك بوده پس از منهزم شدن پيش ازدي خود را باله آباد (كه محمد شجاع پور بحال داشته بود) رسانید - و بعد رسيدن محمد شجاع از پخته كاري قلعه مزبور بار نسيردن - و چون خبر آمد پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان (كه بتعاقب شجاع نامزد شده بودند) شنيدن توسل بخاندوران چسته دادن قلعه را رسيله استشفاع گردانید - بر طبق حكم خمرزاني سال اول جلوس به پيشگاه سلطنت رسیده كسب سعادت آستان بوس نمود - و بعنايت خلعت و منصب سه هزاري هزار سوار و خطاب شهامت خان چهارم اعتبار برافروخت - و سال دوم جلوس بتهانه داري غزوين از تغير شمشيرخان ترين مقرر گشت

و سال چهارم ازانجا معزول شده در سلک کومکیان داذالملك
کابل منتظم گردید - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور
مامور شده بین الاقران تفرق جهت - و مدتها دران سرزمین
گذرانید - گاه بحراست سربلند میشد - و گاه در زمرد
تعییناتیان آنصوبه منتظم می گردید - تا سال بیست و چهارم
حیات او مستغاد می شود - نصرت یار خان برادر زاده او
در عهد فردوس آرامگاه به پیش منصبی نامی برآورد - اما
هیچ حمله بر نداشت *

(۲)
* شمشیر خان قرین *

اعظم شاهي - حسین خان نام داشت - آغاز حال نوکر
دلیر خان دازد زنی بوده پستتر برفاقت دازد خان قریشی
پیوست - دران هنگام (که صوبه داری برهانپور بخان مشار الیه
نامزد گردید) او را بروائی مهمات آنجا تعیین کردند - صاحب
ساز و سامان گشت - چون پیمانۀ حیات خان مذکور لبریز شد
بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبه
سلتان بود) اختصاص یافت - و پس ازان بقوچداری جمو مجال
قبول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در مصافق برمشاق
بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه
خلافت بخطاب شمشیر خان جبهه ناموری برافروخته از پایگاه

گشمت - از آنجا (که سوبهٔ مالوه در بستان بتصرف مرهٔقه درآمد)
 نمی خواستند که اهدسه از منتسبان سلطنت دران ولایت تمکن
 داشته باشند - ملهٔار هولکر بانتزاع حصار دهار (که از آثار راجه
 بهرج مشهور است) کمر همش چسب بست - و بمحصار روزی
 چند نقبها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسور
 دست و پای ممانعت و مقاومت بحرکت آرند - چون
 کوهک بیرون رفقون دیدند ناچار باشقیا قلعه سپرده به راجه
 جیمنگه سوائی پیوستند - آخر صحبتها بران پیامد - برخاسته
 بحضور رفتند - کسی باحوال آنها نپرداخت *

* شیخ عبدالعزیز خان *

از متوسلان شیخ عبد اللطیف برهانپوری بود - چون
 محمد اردنگ زیب بهادر را با شیخ مذکور (که بکمال صلاح
 و تقوی اوصاف داشت) ربط بسیار بل نوعی از اعتقاد متحقق
 بود شیخ سفارش فامبرده نمود - ازین جهت در زمرهٔ نوکران
 منسلک گردید - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه جوهر
 کار طلبی را بر روی روز افکنده بیست و یک زخم برداشت
 و بعد از آن خلعت و اسپ چهرهٔ عزت برافروخت - و در ایام
 (که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبر آباد سمت شاهجهان آباد
 توجه فرمود) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 پانصد سوار و خطاب خانی و تفویض قلعه داری را پسین

(مآثر الامراء) [۶۸۷] (باب الشين)

مضاف مالوه کردن اعتبار بر افراختن . سال هفتم حسب احکم بحضور آمده دولت ملازمت دریافت . و در همان سال از انتقال مهر باقر خان بفوجداري چکاء سهرند نامزد گردید پستر بقلعه داري آسير مضاف صوبه خجسته بنياد قرار یافته سال بيستم (که سيوا بهونسله مردم خود را بکمند بالای قلعه گذرانيد) از خبردار شده در آمدها را بقتل رسانيد . و مدتها باستقلال درانجا ماند . سال بيست و نهم مطابق سنه

(۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري از تنگناي هستي

برآمد . پس ازو خلفش ابوالخير خان به تعلقه مزبور سرفراز گردید . سال سي و سيوم بحراست قلعه راج گنده امتياز

اندوخت . چون فوج مرهته رفته پيغام خالي نمودن قلعه فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عيال

و اسباب ضروري برآمد . مرهته قول و قرار پس پشت انگذنه

هرچه یافتند مال خود دانسته گرفتند . و چون اين ماجرا

بعرض رسيد از منصب بر طرف شده سزاول شديد تعين گردید

که روانه مکه سازد . هرچند مادرش سعي بسيار نمود و حکم

باز داشتن از عزيمت مزبور حاصل نموده روانه ساختن ليکن

تا رسيدن حکم به بندر سورت او سوار جهاز گشته بود . و پس

از معارفت از مکه مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

(۲) نسخه [چ] بحفاظت . و در [بعض نسخه] بحفاظت .

یدر و تولیت مقبره شاه عبد اللطیف (که در دولت میدان
بلده برهانپور واقع است) کمر خدمت بست - پسرش
محمد ناصر خان عرف میان مستی است - که بذکر می دیگران
می گذرانید - از هم با خرت سرا شتافت *

• شریف الملک هیدرآبادی •

یزنہ ابوالحسن قطب شاه والی افجا است - چون شاهزاده
بہادر شاه عالم با خانجہان و عساکر گران ہگوشمال ابوالحسن^(۲)
(کہ نود عالمگیر پادشاہ بوجہ شتی لازم الاستیصال شدہ ہوں)
تعین گردید و پس ازان در سال بیست و نہم مکرر
جنگهای مردانہ و تلاشهای بہادرانہ با افواج ابوالحسن اتفاق
افتاد ہند جا آن جہالت منہان را زدہ و برداشته در تعاقب از
ری عزیمت بجانب ہیدرآباد آرد - چون بحوالی معمورہ
بیوست و محمد ابراہیم سر لشکر از بفوج فیروزی ملحق
گردید ابوالحسن خود را باخته اول شب از چار محل (کہ
در همان ایام بدستگیری معمار ہمت بلندش در کمال رفعت
و زینت تاسیس یافته بود) با مردم محل از جواہر و اشرقی
و ہون آنچه توانست برداشته خود را بقلعہ گلکنڈہ کشید
و دستخیزے عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند
گرفته یا پیادہ سر بقلعہ گذاشتند - ناگہان بدیدن صبح

تلازنگران شهر و لشکر بخانههای مردم ریختند - کرد در کرد
تقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب
امرا دستخوش غارت گشت - عرض د فاموس وضع و شریف
یک قام پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران از کام ناکام
شاهزاده پیوسته بزدگی درگاه پادشاهی اختیار نمودند - در آن
هنگم و بقوله در مبادی این سانحه شریف الملک فیروز
بملازمین شاهی استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هر دو
پسر هدایت الله و عنایت الله نامیه سالی عتبه خلافت گشته
حصب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزاری و انعام ده هزار
روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام
محاصره گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان
سده (۱۰۹۸) یکهزار و نود و هشت هجری سفر واپسین
گزید - پسرانش بعنایت خلع مائمی تسلی پذیرفتند - و در
همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان پسر او (که همشیره زاده
ابوالحسن بود) باستلام سده سلطنت مفتخر گشته بمنصب
سه هزاری سوار سرفرازی یافت - هدایت الله (که
به هدایت خان مخاطب گشته) خالی از کمال و فراست نبود
طبع موزون داشت - بخانه سامانی سرکار محمد اعظم شاه درجه
اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجی که^(۲)

(۲) در [بعضی نسخه] حاجی - به معنی همجو کننده .

اکثر امرا و نوئیضان زخمی تیغ زبان او و تشنهٔ خویش بودند
و از دست از کفایت و هجو بر نمیداشتند حتا در حق خلد مکان
گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده * * بیت *

* بنشسته چنان قوی که برداشتنش *

* کار دگر نیست خدا بر دارن *

چون هجو هدایت خان نمود خان مذکور بمقتضای * * ع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگه اسم *

و باعین گفتی - که بیست دوم اینست * * بیت *

* فرزند و زن و قبیلۀ آن کس کش *

* بر خوان جماع نعمت الوان اسم *

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید *

* شایسته خان امیر الامرا *

خلف الصدق یمین الدواء آصف خان اسم - نامش (۳)

میرزا ابوطالب - در ایام تهاط و تغلب مهابت خان او نیز

با پدر بقیدش درآمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را

از حضور آذاره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانه

حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکر

بر سر او تعیین شود دیگر روزی چند نگهداشته رخصت نمود

(۲) نسخه [ج] هدایت الله خان (۳) در [بعضی نسخه] نامش

ابوطالب *

و ار بزمین بوس سده سلطنت رنگ رفته بر روی آردن
 در همین سال بیست و یکم جهانگیری بخطاب شایسته خانی
 ناموری اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثانی همراه
 پدر از لاهور باستان خلافت ناصیه سعادت افروخته از اصل
 و اضافه بمنصب پنج‌هزاری چهار هزار سوار بلند پایگی یافت
 آنچه زبان زد مردم اسمک (که شایسته خان روز تولد بمنصب
 پنج‌هزاری سرفراز شده) اصل شایسته ندارد - و جائی بنظر
 هم رسید - که برعایت پدر و جدش اردا در ازان صبا و طفلی
 ازل رهله پانصدی منصب عنایت فرمودند - و بهمان ذریعه
 اضافهای متواتر یافته در حدائق سن بمنصب عمده اختصاص
 گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداری و سرکردگی تعیین گشت
 در سال سیوم چون از خطه برهانپور سه فوج سنگین باسبب
 خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردیدند سرداری یکم
 بنام وی نامزد شد - ازان (که مهمات کل عساکر باعظم خان
 صوبه دار دکن مفوض بود) صحبت خان مذکور با وی در نگرش
 طلب حضور گردید *

چون سال نهم ناحیه قلعه دولت آباد مهبط زایات
 فردوس آشیایی شد مشار الیه با آله‌رردی خان و غیره
 امرا جهت استخلاص ولایت سنگمیر و دیگر تلام متعلقه آن
 (که در دست ساهر بهونسله بود) دستوری یافتند - خان مذکور

بستگنیر رسیدہ برگذات آن را از تصرف پسرش سیوا
و دیگر مفسدان برآوردہ مقابلیر را آزارہ دشت قرار ساخت
و بہر قلعه فوجہ تعین نمود - پس از انفتاح اکثر حصون مشہورہ
و فواج از بند و بستی آن آگاہ بجانب جنیر گام سرعت
بوداشت - چون سیوا از نزد پدر آمدہ آن قلعه را استحکام
دادہ باسانی تسخیر پذیر نبود شہر جنیر را با محاللات
متعاقدہ آن بضبط درآوردہ معارفت نمود - و در کم مایہ فرصت
در سرکار عمدہ بجمع دو کروز و شصت لک دام مشتمل بر
ہفدہ محال ضمیدہ ممالک محروسہ گردانید - در سال دہم
خان زمان (کہ بہ نیابت شہزادہ محمد اورنگ زہب بہادر
بنظم بالاکہات دکن می پرداخت) ودیعت حیات سپرد
ازانجا [کہ تعیین یکہ از اعظم امرا بجای خان زمان (کہ در
ہین غیبت شہزادہ مامور بہ نیابت و ہنگام بودن در دولت آباد
ہکار و خدمت قیام داشتہ باشد) فاگیر مصالح منکی بود]
لہذا شایستہ خان باین خدمت معین گشتہ پیش از شہزادہ
(کہ بچہی طوی کتخدائی بحضور رسیدہ) رخصت یافت
کہ تا آمدن ایشان نیابتہ بنظم امور آندیار پردازد - و در سال
دوازدم از تغیر عبداللہ خان بصاحب صوبگی بہار و پتہ
سر بر فراخت - خان مزبور سال پانزدہم بوسر پرتاب زمیندار
پلاؤن (کہ از عمدہ بومیان آندیار بود) فوج کشیدہ پایمال

عجز و انکسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبه آله آباد از تغییر در تیرول دازا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه بصوبه داری مالوه ناصور گردید - چون در سال بیستم فرمان طلب از احمد آباد گجرات بنام شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بجهت تفویض رلیت بلخ و بدخشان صدور یافت نظم آن دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته خان (که بمنصب پنج هزار سوار در اسپه سه اسپه میاهی بود - و سواى آن مبالغ پنج لک روپیه هرسال بجهت علوفه سه هزار سوار سبندی از خزانه عامه آنصوبه نقد باو تفخراة میشد) تنبیه و تادیب متمدان آن هر زمین چنانچه باید صورت نمی پذیرفت و مکرر این معنی از عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبه احمد آباد به تیرول شاهزاده دازا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سوم از تغییر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهم هر چهار صوبه دکن امتیاز یافت - و پس ازان باز پایالت گجرات شتافت - چون سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن شایسته مراحم نامه سامی عتبه خلافت گشته سال بیست و هشتم بتازگی بصوبه داری مالوه دستوری یافت - چون سال بیست و نهم شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر صاحب صوبه

دکن حسب التماس میر جملة جهت استخلاص پھر و متعلقانش
و مالش قطب شاه بمبئی حیدرآباد و جهة همت ساخت
شایسته خان با تعیناتیان صوبه مالوہ بر وفق حکم پادشاهی
بکومک رفتہ در عین محاصره بخدومت شاهزادہ سعادت باز
اندوخت - و پس از انصرام آن مہم سال سیم رخصت شدہ
بتعلقہ رسید - و بالتماس پادشاهزادہ در صلہ حسن خدمت
بمنصب والی شش ہزاری شش ہزار سوار دو اسبہ سہ اسبہ
و والا خطاب معتبر خانچہاں سر برافراختہ محسود اقران
گشت - و چون در ہمین سال محمد ازبک زیب بہادر
با عساکر دکن بہ تخبیہ عادلشاہیہ مامور گردید بخانچہاں
اشارہ رفت - کہ خود را بر سبیل استعمال بدولت آباد
رسانیدہ تا معارفت جناب شاهی اقامت نماید - و چون در
سال سی و یکم سنہ (۱۰۶۷) ہزار و شصت و ہفت ہجری
عارضہ حبس ہول باعالی حضرت طاری گشتہ امتداد گرفت
امور جہانبانی و فرمانفرمانی باسرها بشاہزادہ ولی عہد
دارا شکوہ باز گردید - او از تبتہ زائی و بد سگالی امرای
کومکی دکن را (کہ هنوز مقدمہ بیجاپور بہین انجامیہ
نگرفتہ بود) طلب حضور نمود - شایسته خان نیز بمالوہ
برگشت - چون آن لکہ در جوار دکن واقع است درین
ہنگام (کہ مرکز خاطر دارا شکوہ کڑہای دیگر بود) بودن

(مائراامرا) [۶۹۵] (باب الشین)

خانجهان (که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اردنگ زیب شهرت داشت) بدین صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته مهارجه را بصوبه داری ارجین منصوب کرد - و پس از هزیمت مهارجه از مقابله عالمگیری چون هزیمت آن شاهزاده فتح نصیب بسمت دارالخلافه مسموع اعلی حضرت گردید / رای (زین پادشاهی بران بود که خود برای مقابله برآیند اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر نوکران پادشاهی اند - بحتمل که شمشیر کشیدن بر روی ولی نعمت بخود قرار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل انگاری میخواست به تفریبات خود مباشر امر قتال شود) اصرار و استبداد ورزیده مجوز برآمدن آنحضرت نمی شد - درین باب مطارحه با خانجهان درمیان آمد - از نیز بداس خاطر دارا شکوه یا بذاب اخلاص (که با محمد اردنگ زیب بهادر داشت - و نقش بهبود از صفحه احوالش می خواند) مانع آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصاح همان بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلی حضرت از روی غضب مرعصا بمیدت خانجهان رسانیده بجهت خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بدوشته دارا شکوه و اغوای جمع از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از در

از قيد رهانيدند - و باز ضوابط و حدود حال را كه از استفسار كردند
او باز همان ممانعت را اعاده كرد - و ظاهر است كه درين
وقت حركت چه فائده مي كرد - همينذا اعلى حضرت پيششانه
بر آوردند - اما چون كار از دست رفته بود اگر خود هم بر مي آمدند
سودمند نمي افتاد *

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلذيم عقبه عالمگيري
چهره افروز طالع گرديد - بعد از تكرار پيغام بوساطت
فاضل خان خانسامان از جانب اعلى حضرت پيادشاهزاده
ظفر نصيب محمد اورنگ زيب و آمدن بيگم صاحبه نزد برادر
عزيز القدر و گزارش پيغام پدر بزرگوار [كه ولايت پنجاب
با مملكتي (كه بدان ضلع واقع شده) دارا شكوه و گجرات
بدستور سابق بمراد بخش اختصاص مي يابد - و دكن بحلطان
محمد نخستين خلف شما تعلق گيرد - و بمنصب والي
ولايت عهد و خطاب بلند اقبالي و اختيار كل ممالك محروسه
داراي ولايت مقصومه مذكوره بشما ارزاني گردد - بايد كه اهراز
سعادت ملازمت نموده در استرضاي خاطر اقدس كوشيد]
جناب عالمگيري از اقبال اين معني پهلوتبي كرد
گفت - تا انقراض از مقدمه دارا شكوه رسيدن حضور متعذر
بيگم صاحبه قريبن حزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت
باجرا بر ملاقات و سلامت خاطر اعلى حضرت افزود - تا آنكه

روز سیوم بعد گفت و شنود بسیار عزم ملازمت پدر بزرگوار از خاطر عالمگیری سر برزد - و بدین نیت شگرف از باغ دهرة سوار شد - از آنجا (که مشیت ازلیه بخلاف آن متعلق شده بود) خانجهان و شیخ^(۲) میر از پس رسیده معروض داشتند - که تصمیم این اراده از نجویز عقل مصلحت بین بعین است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده و اعلی حضرت را کل سر رشته از اختیار رفته بی باعث ضروری در جائیکه مظنة خطر باشد رفتن چه ضروری *

درین اثنا (که خلد مکان گوش برسختان دولت سالان داشته متورن بود) باهر دل چپاه^(۳) رسید - و فرمانی که اعلی حضرت بخط خود بداراشکوه نوشته از روی اعتماد پدر حواله نموده بود (که خون بعدوان سبکروی بشاهجهان آیدان نزد دارا شکوه رسانیده جواب بیارد) آورده گذرانید - مضمون آنکه از لشکرها فراهم آورده در دهلی کباب قدم ورزه - ما درینجا مهم را فیصل می فرمائیم - لهذا رای خانجهان جایزه استعسان یافته عزیزت ملازمت سمع انقلاب پذیرفت و باقتضای مصلحت الریة عالمگیری بتعاقب داراشکوه از آگره سمت دهلی باهتر از آمد - در منزلگاه متورا خانجهان را (که بسبب عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزول شده بود)

(۲) نسخه [ج] شیخ کبیر (۳) نسخه [ا] دهر دل *

به منصب هفت هزارى هفت هزار سوار در اسب سه اسب نوازش نموده بخطاب اميرالامرائى بلند نامى بخشيدند و محاله (كه در كرور دام جمع آن بود) برسم انعام مرحمت شد - و چون سلیمان شكوه نخستين پور دارا شكوه از ديوار شريفه برگشته باستماع شكست پدر ازان روزى آب گنگ بسمت هردوار شتافته ميخواست از راه سهارن پور بپنجاب رفته بيدر ملحق گردن اميرالامرا تعيين شد - كه بكنايست مهم از پردازد - آن حادثه زده روزگار از صولت لشكر منصوره سر آوارگي بگوهرستان سري نگر كشيده بزميندار آنجا پناه برون اميرالامرا از كزار گنگ برخاسته حسب الحكم بمستقر الخلافه اكبرآباد معارفت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان بنظم مهربان آن صوبه قيام ورزید - و چون سلطان محمد بطريق منفلا بجانب شاه شجاع لوى نهضت برافراخت تنظيم امور آن مركز خلافت با اميرالامرا باز گردید - چون در جنگ شجاع راجه جسونت از بد سگاي و تيره باطني دارا^(۲) برهمنى و كارشكنى آخرشيه (كه فرداى آن صف آرائى و كارزار اتفاق افتاد) با ساير راجپوتيه از ركاب عالمگيري قرار گزيده راه اكره پيش گرفت اين آشوب طوفان زای يك محشر تفرقه بر مردم ريخت - كه پاى ثبات كهنه سپاهيها (كه بارها

در معارک هیجا شمشیرهای نمایان زده بودند (از جای رفت - و بسپازے راه بیوفائی و هزیمت هپردند - و باطرف و جوانپ این خبر وحشت افزا چنین شیوع یافت که شاه شجاع عالمگیر پادشاه را بدست آورده عازم اکبرآباد است و بمراجه تواتر گرفت که این اراجیف و اکاذیب را امیرالامرا برآستی حمل کرده مضطرب گردید - و دست و پا گم کرده بدان فکر افتاد که بجانب دکن بدر زند - و از آسیمه سری بفاضل خان خانامان (که هنوز بخدمت گذاری اعلی حضرت قیام داشت) حقوق آصفجاهی را بپادش داده ملتجی گشت که از جناب اعلی حضرت استشفاع چرائم او نماید - آن خردمذن کارشناس بتسلی و تسکین کوشیده گفت - که تا صبح صبر و سکون باید درزید - که شاید ازان طرف خبرے (که اعتماد را شاید) بوسد - و پس ازان ظاهر گشت که عالمگیر شاه کوه تحمل شبر تهور با معدودے شجاع را رهگرای هزیمت ساخته علم فیروزی افراخت - و پس ازیں فتح خدا داد (که الویة عالمگیری بظاهر مستقر الخلافه رسید) بجانب اجمیر بعزم صحابه داراشکوه باهتراز آمد) امیرالامرا را ملتزم رکاب ساختند و بعد جلوس ثانی سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری سال دوم عالمگیری بوالا امتیاز نواختن نوبت در حضور (که این نوازش بزرگ در عهد شاهجهانی و جهانگیری مخصوص

پدر و جد او بود) بلند آدازه گردانیدند - و در همین ایام
 از تغیر پادشاهزاده محمد معظم بصوبه داری دکن اختصاص
 یافت - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم
 جمادی الاول این سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری
 بدفع سیوی سوزر محتل و انتزاع حصون دلائیش (که بسبب
 انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمده عادل شاهیه
 اکثر بنادر و قلاع متصرف شده بودند) دریا سنگ راه متروکین
 بیست راه گشته - و در ناخک و قاراج مملکت پادشاهی دقیقه
 فرو نمی گذاشت) از اردنگ آباد برآمده هر جا مردم او بجنگ
 پیش می آمدند سزای واجبی داده جا بجا محلات متعلقه اش را
 همانه نشین می ساخت - و این ابتدای مهم مرهته اسمت
 و چون برشکال رسیده بود چند روزی در قصبه پونا گذرانیده
 تسخیر قلعه چاکنه را (که از قلاع متینه کون نظام شاهیه بود
 و بنا بر اختلال احوال عادل شاهیه سیوا بران دست تملک
 یافته) از آن در که متصل بولایت پادشاهی واقع شده انتزاعش
 از مقدمات ضروری آن مهم دانسته پیش نهاد عزیمت ساخت *
 و چون بپای حصار مذکور رسید اطراف و نواحی را بنظر
 احتیاط در آرزوی بتقسیم مورچالها پرداخت - و در جاهائی (که
 مناسب بساختن دمدمه و حفر نغمه بود) همت برگماشت
 و پنجاه و شش روز با وصف دوام بارش ابرهای طوفان بار

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوی و تفنگ هنگام جنگ
و پیکار گرم بود - آخر الامر نقیه را (که برج مقابل مورچال
امیرالامرا رسیده بود) بیاروت انباشته آتش دادند - آن برج
از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رسیده بهوا ارج
گرفت - عساکر فیروززی (که آمده بودند) سپر حفظ آبی
بر سر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آرزیش
و ستیز روز باخر رسید مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده
شب در پای قلعه قدم جلالت فشرده بهر بردند - و بدهیدن
صبح یورش دیگر نموده بشهر رفتند در آمده بقهر و عوامت
هیزدم ذی الحجج سال سیوم مسخر ساختند - بقیة السیف
بعصار ازک پناه برده چون ضبط آن از حیز قدرت خویش
بیرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعه مذکور بحکم
پادشاهی باسلام آباد موسوم گردید *

پس از آنکه ولایت سیوا بی سپر عساکر منصوره گردید
و آن نهرنگ سز حیلله گر بدزهای دشوار گذار خزید امیرالامرا
بقصبة پونا طرح اقامت ریخته در حویلی ساخته سیوا
فرود آمد - درین ایام آن بر فن سراپا مکیدت بفکر شبخون
افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تقید
بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پرورانگی
کمی را نمی گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

که مرهته را بر اسپ نگاه نمی داشتند قضا را در هر آغاز سال ششم جمع از پیادهای این طایفه بتقریب کتخدائی یکی از کوتوال دستک در صد نفر مرهته گرفته وقت شب بعنوان شادی دف زنان بشهر درآمدند - و روز دیگر چوئی را بشهرت مردم غنیم (که از آهانه دستگیر کرده ایم) دستها بسته سیاهی زنان آوردند - شایه دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو پهر شب عقب محل سرا که باورچیخانه بود خود را رسانیده هرکرا بیدار یافتند بتیغ تیز در گذرانیده در ریچه (که بگل و خشک مسدود بود) وا کردند - برخی خواصان محل از آواز بیل و کافک آگاه شده بامیر الامرا خبر رسانیدند - او گفت که چون ایام صیام است عمله و فعله باورچیخانه برای طعام شب خور برخاسته باشند - و چون این خبر سمع تکرار یافت امیر الامرا سراسیمه تیر و کمان و برچهی در دست گرفته برخاست یکی ازان شوریده سران شمشیر حواله کرد - بدست امیر الامرا رسید - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الفتح خان پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبورد کرده کشته گردید اهل محل امیر الامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا مردم بیرون دریده کار آن ناامان را با تمام رسانیدند - و چون این معنی ناشی از غفلت آن عمده الملك و محمول بر یخ خبری او بود و در عالم عملداری در نظرها سبک و در

دلها بيوتع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه داري دکن
پادشاهزاده محمد معظم تفويض يافت - و از به بندوبست
ولایت بنگاله (که در همان ايام بهر جمله ناظم آنجا
در گذشته بود) مامور گردید - و چون ضلالت منشان ولایت
رخنگ (که در افواه و السنه بقوم مگهه مشهور اند) از بدگوهری
هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنة بعضی مواضع
سراز را عرضه انتهاب مي ساختند امير الامرا کشایش قلعه
چانگام را (که سرحد آن ولایت است) موجب سد طریق
دست اندازی آن گرده شقاوت بزره دانسته کمر همت
بتمشیت این مهم بر بست - و بزرگ امید خان خلاف
خویش را با فوجی رخصت نمود - و از پس از تلاش
و کوشش نمایان در آخر سال هشتم^(۲) آن حصن متين را بدست
آوردن باسلام آباد موسوم گردانید *

امير الامرا مدت مدید بضبط و ربط ممالک فسیحة
بنگاله پرداخته در سال بیستم (که نظم آنصوبه باعظم خان
کوکه مفوض گردید) آن عمدة الملک احرام ملازمت بمده
در سال بیست و یکم ادراک شرف ملازمت نموده پیشکش
سي لک روپیه نقد و چهار لک روپیه جواهر با دیگر اجناس
از نظر گذرانید - از جمله تحائف آن آئینه بوده که تریز